



بررسی آموزه‌های دینی، اخلاقی و اجتماعی در آثار هوشنگ مرادی کرمانی

زهرا حیدرپور^۱

دانش آموخته دانشگاه پیام نور اصفهان (نویسنده مسؤول)

دکتر زهرا نصر اصفهانی^۲

دانشیار دانشگاه پیام نور اصفهان، ایران

دکتر حسین مسجدی^۳

دانشیار دانشگاه پیام نور اصفهان، ایران

تاریخ دریافت: ۹۶/۵/۲ تاریخ پذیرش: ۹۶/۷/۱

چکیده

از آنجا که آموزه‌های دینی و اخلاقی و اجتماعی در ایجاد ثبات
شخصیت افراد و حیات اجتماع بسیار مهم و تأثیرگذار می‌باشد، آموزش
و اشاعه صحیح آنها امری ضروری است. هوشنگ مرادی کرمانی،

نویسنده توانا و معاصر ایرانی از نویسندگان متعهدی است که در آثارش به تعلیم این آموزه‌ها توجهی ویژه کرده است. او درس‌های دین و اخلاق را در قالبی طنز و بیشتر به صورت غیرمستقیم پیش روی کودکان و نوجوانان نهاده و بدین وسیله توجه آنان را به الگوهای اخلاق جلب نموده است. این تحقیق به بررسی آموزه‌های دینی و اخلاقی و اجتماعی در آثار این نویسنده می‌پردازد. این مقاله به شیوه کتابخوانی انجام شده و با توصیف و تحلیل ارائه می‌گردد. در خاتمه به نتایج به دست آمده از این تحقیق اشاره می‌شود.

واژگان کلیدی: آموزه‌های دینی، اخلاقی، اجتماعی، آثار مرادی کرمانی

- مقدمه

یکی از مباحث اساسی اخلاق و تربیت در هر جامعه، توجه به موضوع مهم و تعالی بخش ارزش‌ها است. ارزش‌های دینی، اخلاقی و اجتماعی بسیار انسان‌ساز و کارآمد هستند زیرا موجب ایجاد انگیزه درونی در افراد برای دست یافتن به صلاح واقعی و سعادت حقیقی در زندگی دنیا و آخرت می‌شوند. کیفیت زندگی ما و چگونگی رفتار و مناسبات و روابطی که با یکدیگر داریم، مستقیماً متأثر از نظام ارزش‌های دینی، آموزه‌های اخلاقی و اجتماعی است که بدان پایبندیم. از آیات قرآن کریم و احادیث چنین برمی‌آید که مقصود از رسالت پیامبران به ویژه خاتم آنان، حضرت محمد (ص) راهنمایی بشر برای تهذیب اخلاق و پاک کردن وی از بدی‌ها و آلودگی‌هاست. در قرآن کریم، "سوره بقره، آیه ۱۵۱" آمده است: «(برای هدایت شما) پیامبری از خودتان در میان شما فرستادیم؛ تا آیات ما را بر شما بخواند و شما را پاکیزه سازد و به شما کتاب و حکمت بیاموزد و آنچه را نمی‌دانستید به شما یاد دهد.» هدف از تعلیم و آموزه‌های دینی و اخلاقی تربیت انسان برای نیل به کمال است و این که او بتواند با آگاهی از موقعیت حقیقی خویش در هستی، به صفات و اعمال نیک آراسته گردد و بهترین راه را برای خوب زیستن بیابد. در این آموزه‌ها علاوه بر بعد فردی به ابعاد فرهنگی و اجتماعی نیز توجه شده است. توجه به تربیت و اخلاق چه در بعد فردی و چه در بعد اجتماعی، عنایت به حیاتی‌ترین مقوله

وجودی انسان به عنوان عضوی از اجتماع است؛ زیرا تربیت بستر همه سامان‌ها و نابسامانی‌ها، صلاح‌ها و فسادها، خوشبختی‌ها و بدبختی‌ها می‌باشد.

آموزش نکات ظریف و مثبت اخلاقی از طریق قالب‌های ادبی همواره در طول تاریخ مورد توجه ادیبان بوده است. گستردگی و شیوع این امر در متون ادبی تا بدانجاست که منجر به ایجاد شاخه خاصی تحت عنوان ادبیات تعلیمی شده است. «منظور از ادبیات تعلیمی، ادبیاتی است که نیکبختی انسان را در بهبود منش اخلاقی او می‌داند و هم خود را متوجه پرورش قوای روحی و تعلیم اخلاقی انسان می‌کند. ادبیات تعلیمی طیف وسیعی از ادبیات فارسی را تشکیل می‌دهد. پند و اندرز، آموزه‌های زهدآمیز و اخلاقیات گونه‌های رنگارنگ ادبیات تعلیمی فارسی است.» (مشرف، ۱۳۸۹: ۹) به عبارت دیگر می‌توان گفت: توجه به تعلیم و تربیت در متون ادبی تا بدانجا بوده است که حتی به عقیده برخی، جزئی از ماهیت آن شده است. به عنوان مثال شمیسا در تعریف اثر ادبی می‌نویسد: «اثری است که دانشی را برای خواننده تشریح کند یا مسائل اخلاقی، مذهبی، فلسفی را به شکل ادبی عرضه دارد.» (شمیسا، ۱۳۷۶: ۲۴۷) در بسیاری از موارد جامعه هدف در ادبیات تعلیمی نوجوانان و جوانان هستند زیرا تحول اخلاقی، دینی و به طور کلی ارزشی در سن نوجوانی و جوانی، بیش از هر دوره سنی دیگری است. نزدیکی به فطرت پاک الهی، بستر ذهنی و روحی مناسب همراه با رشد سریع شناختی در این رده سنی موجب می‌شود که آنان بهتر بتوانند درباره مسائل اخلاقی، دینی و ارزشی قضاوت کنند و در مواجه شدن با این مسائل، واکنش دقیق‌تر و بهتری از خود نشان دهند. بدین لحاظ آموزش نکات اخلاقی و آموزه‌های دینی در این گروه از ضرورت خاصی برخوردار است. آموزش مفاهیم اخلاقی و آموزه‌های دینی از طریق قصه و داستان سابقه دیرینه‌ای در ادبیات ایران و جهان دارد. «چنان‌که می‌دانیم داستان و حکایت برای همگان جاذبه دارد. انسان در طول عمر خود، از کودکی تا پیری، تحت تأثیر این جاذبه شگرف است. آثار داستانی، چه به صورت نثر و نظم یا نمایشنامه و رمان، اثری در خواننده بر جای می‌گذارد که استدلال‌ات عقلی هر گز چنین تأثیری ندارد.» (کریمی‌نیا، ۱۳۸۲: ۱۶)

هوشنگ مرادی کرمانی از نویسندگان اخلاق‌مدار و متعهدی است که به موضوع تعلیم و آموزش مخاطبان خود عنایت ویژه‌ای دارد. وی در آثار داستانی خود از یک سو به نقش خانواده در تعلیم و تربیت فرزندان اشاره دارد و از سوی دیگر با قالب داستانی آثار خود

تأثیر نامحسوسی در تعلیم و تربیت مخاطب خود می‌گذارد. در این مقاله به برخی از تعالیم تربیتی آثار هوشنگ مرادی کرمانی پرداخته شده و الگوهای رفتاری مطلوب از لحاظ اخلاقی، مذهبی و اجتماعی در آثار وی به عنوان شاهد مثال در معرض مطالعه مخاطب قرار گرفته است.

۲- بررسی آموزه‌های دینی، اخلاقی و اجتماعی در آثار مرادی کرمانی

هوشنگ مرادی کرمانی به تعلیم آموزه‌های مفید دینی و اخلاقی و اجتماعی به کودکان و نوجوانان در بیشتر آثار خود اهمیت خاصی داده است. او می‌گوید در مقطعی از نوجوانی خود برای تأمین بخشی از هزینه زندگی‌اش و با راهنمایی معلم خویش آموزه‌های اخلاقی را با خط خوش می‌نوشته و به نکات اخلاقی و سخن بزرگان توجه ویژه‌ای داشته است.

«خانم شعبانی مرا برده بود که شعار و نکته‌های اخلاقی و سخنان بزرگان و اسم کلاس‌ها و این جور چیزها را با خط خوش بنویسم. خودم هم از چیزهایی که تو کتاب‌ها خوانده بودم می‌نوشتیم. خوشش می‌آمد: هرکسی را می‌بینم از جهتی از من برتری دارد، از این نظر از هرکسی چیزی می‌آموزم و از هرکاری پند می‌گیرم - کنفسیوس دانشمند چینی.» (مرادی کرمانی، شما که غریبه نیستید، ۱۳۸۶: ۳۲۰)

وی یکی از نویسندگان صاحب نام در حیطه ادبیات کودک و نوجوان است که توانسته با زبانی ساده و لطیف طیف وسیعی از درس‌های اخلاقی را به دنیای داستان بکشد. از این رو بررسی این آموزه‌ها در آثار او حائز اهمیت است.

۲-۱- آموزه‌های دینی

۲-۱-۱ به پا داشتن نماز

نماز بهترین جلوه بندگی و اطاعت الهی و زیباترین پرستش آگاهانه است. تعبیرات قرآن کریم و احادیث منقول از پیامبر اکرم (ص) و امامان معصوم (ع) در مورد این واجب دینی، نشانگر اهمیت و ارزشمندی آن است. «وَأَقِمِ الصَّلَاةَ لِذِكْرِي:» به یاد من نماز برپا دار» (سوره طه: ۱۴) «عَلِمُ الْإِسْلَامِ الصَّلَاةُ:» نماز، پرچم اسلام است.» (متقی، ۱۳۹۷ق، ج ۷: ۲۷۹) هوشنگ مرادی کرمانی در خانواده‌ای مذهبی بزرگ شده و مادر بزرگ او اهل

نماز و روزه و دعا و مسجد بوده است. او همیشه به مجالس روضه و دعا می‌رفته و نویسنده را در سن کودکی و نوجوانی با خود به این مکان‌ها می‌برده است. بر این اساس مرادی کرمانی در آثار خود توجه ویژه‌ای به نماز به عنوان یکی از واجبات دینی مؤکد و مهم دارد. ادای نماز به صورت جماعت و فرادی هر دو در آثار او به چشم می‌خورد:

«نماز جماعت تمام شد. نمازخوان‌ها دست‌هایشان را به سوی آسمان گرفتند و دعا خواندند. به صورتشان دست کشیدند و صلوات فرستادند.» (مرادی کرمانی، بچه‌های قالیباف‌خانه، ۱۳۹۲: ۱۴) و یا در این نمونه:

«صبح تاریک‌روشن خاله بیدار شد. مرغ و خروس‌ها زودتر بیدار شده بودند. خاله نماز خواند و جلوشان ارزن ریخت» (مرادی کرمانی، نخل، ۱۳۹۱: ۸۹)

در داستان "خمره" نیز آقای صمدی، معلم روستا که الگویی تمام عیار برای بچه‌هاست، فردی نمازخوان است. «آقای صمدی صبح بعد از نماز رفته بود بالای آبادی، از کل رحیم سیب‌زمینی بخرد» (مرادی کرمانی، خمره، ۱۳۹۴: ۴۲)

در آثار این نویسنده نماز و موضوعات و مفاهیم مربوط به آن از قبیل وضو، اذان، قبله، نماز جماعت، قرآن، دعا، مَهر و تسبیح و غیره کاربرد زیادی دارد. در معروف‌ترین اثر نویسنده "قصه‌های مجید" بی‌بی که فردی مؤمن و مذهبی است، بسیار به نماز خواندن مقید است:

«خانه خلوت شد. آخر شب بود. بی بی پا شد نماز خواند، نمازش خیلی طول کشید. حالا گریه نکن کی گریه بکن. هی طلب آمرزش می‌کرد.» (مرادی کرمانی، قصه‌های مجید، ۱۳۹۵: ۳۱۸)

و در داستان "پروانه" از کتاب "لبخند انار" هم به نمودی از اهمیت نماز در خانواده بر می‌خوریم:

«مینا گفت: ... بلند شو برویم خانه، نمازت دیر می‌شود.» (مرادی کرمانی، لبخند انار، ۱۳۹۵: ۸۶)

۲-۱-۲- مبارزه با خواهش نفس

نویسنده در داستان "بوی پلو" از کتاب "تنور" از نوجوان دوازده ساله‌ای به نام حسن سخن می‌گوید که نزد استاد بنّایی شاگردی می‌کند. هر روز احساس گرسنگی و بوی

غذای زن صاحب خانه، اشتهای او را برمی‌انگیزد، آب دهانش راه می‌افتد و پاهایش بی- اختیار او را به طرف بوی غذا می‌کشاند. او هنگام رد شدن از کنار آشپزخانه، به داخل آن سرک می‌کشد اما بعد از این که یک بار در خوردن سیب زمینی داغ عجله می‌کند و سقف دهان و زبان و گلویش می‌سوزد، درس می‌گیرد که این عادت خود را فراموش کند و برای مبارزه با خواهش نفس خود از روش خویشنداری استفاده نماید:

«عطر پلو حیاط را برداشته بود. زن داشت پلو آبکش می‌کرد. بخار پلو از پنجره بیرون می‌زد. حسن یاد بهار روستا، برگ‌های تازه در آمده، گل‌های به و چغاله‌های زردآلو و بادام افتاد. از شاخه درخت انگوری گوشه حیاط، یواشکی چند تا برگ نازک و تازه روئیده کند. فوتشان کرد. گذاشت توی دهانش. جوید و قورت داد. برگ ترش مزه و خنک بود ... آب دهانش وا نشست. بوی دلمه آمد، مزه دلمه‌های مادرش آمد پای دندان‌هاش ... حالا عطر پلو او را جلوی آشپزخانه نمی‌کشاند. گرسنه نبود. شکمش قار و قور نمی‌کرد. لبخند زد. تند و تند خشت هارا نیمه می‌کرد و می‌برد پیش دست استاد. به در آشپزخانه هم نگاه نمی‌کرد.» (مرادی کرمانی، تنور، ۱۳۹۵: ۳۴-۳۳)

۲-۱-۳- صدقه و هدیه پنهانی

امیر المؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام می‌فرماید: «أَلْصَدَقَةُ فِي السِّرِّ مِنْ أَفْضَلِ الْبِرِّ» در پنهانی صدقه دادن، از برترین نیکی‌هاست. (آمدی، ج ۱، ۱۳۶۱: ۵۲۰) نیز از امام صادق (ع) روایت شده است که: «هرکس به مؤمنی خوبی کند، پس از آن او را با سخن ناهنجار خود برنجاند و یا بر او منت گذارد، صدقه خود را باطل کرده است.» (طباطبایی، ۱۳۶۳، ج ۲: ۸۱۶) مرادی کرمانی در داستان "عیدی" از مجموعه "قصه‌های مجید" به صورت غیر مستقیم و هنرمندانه صدقه و هدیه پنهانی را مطرح می‌کند. وی از زبان مجید نقل می‌کند که که یک‌بار تصمیم می‌گیرد شب عید برای "مش رضا" فرآش مدرسه‌شان عیدی بیاورد، اما ناگهان به فکر رقابت با "ایران منش" بچه‌های اعیان کلاس می‌افتد که از او بیشتر پول بدهد. پس از ماجراهای داستان سرانجام ترجیح می‌دهد که هدیه‌اش از همه پنهان بماند.

«برگشتم سر کلاس. بچه‌ها پول‌ها را دسته کرده بودند. معلم مش رضا را صدا کرده بود که پول‌ها را بگیرد. پول من قاطی آن‌ها بود و فقط خودم می‌دانستم و خدای بالا سر.» (مرادی کرمانی، قصه‌های مجید، ۱۳۹۵: ۲۴۱)

نکته‌ای که در باب صدقه و هدیه باید مورد توجه قرار گیرد این است که بدون منت و اذیت‌باشد در غیر این صورت هیچ فضیلتی برای انسان ایجاد نمی‌کند. نویسنده در داستان "آب‌انبار" که سرشار از آموزه‌های اخلاقی و دینی است، به این نکته اشاره کرده است:

«تو به جای آن که به هم‌شاگردی‌ات با فداکاری و مهربانی حلوا بدهی، او را سگ خود می‌کنی؟! این از مروت و جوانمردی به دور است که انسانی را این‌گونه خوار کنی. انسان شریف‌ترین موجود روی زمین است.» (مرادی کرمانی، آب انبار، ۱۳۹۵: ۱۲)

۲-۲- آموزه‌های اخلاقی

۲-۲-۱- اهمیت سلام کردن

سلام کردن در مواجهه مسلمانان با یکدیگر در جامعه اسلامی، یکی از آداب معاشرت و اخلاق به شمار می‌آید که هم جلب محبت و دوستی می‌کند، هم نشان تواضع و فروتنی است و هم ثواب بسیار دارد. احادیث بسیار فراوانی درباره سلام و پاداش آن وارد شده. پیامبر اکرم (ص) می‌فرماید: «الْبَادِي بِالسَّلَامِ بَرِيٌّ مِّنَ الْكِبْرِ: سلام کننده، از تکبر به دور است.» (پاینده، ۱۳۸۲، ج ۱۱۰۲: ۳۷۵) و رسول الله صلی الله علیه وآله فرمود: «أَطْوَعُكُمْ لِلَّهِ الَّذِي يَبْدَأُ صَاحِبَهُ بِالسَّلَامِ: از رسول گرامی اسلام صلی الله علیه وآله نقل شده که فرمود: مطیع ترین شما در برابر خداوند متعال کسی است که سلام را آغاز می‌کند.» (محمدی ری شهری، ۱۳۷۷، ج ۴: ۵۳۶) سلام کردن یکی از آموزه‌های مذهبی و اخلاقی است که حدود ۶۰ مورد در مجموع آثار مرادی کرمانی بدان اشاره شده و در تمام این موارد نویسنده، تلویحاً مخاطبان خود به ویژه کودکان و نوجوانان را به شروع کلام با سلام تشویق کرده است:

«مردها و زن‌ها از سر چینه و دیوار باغ‌ها و خانه‌ها سرک می‌کشیدند و می-

گفتند: سلام خضر، خوش آمدی!» (مرادی کرمانی، نخل، ۱۳۹۳: ۹)

«لیلو سرش را بلند کرد و گفت: سلام.» (مرادی کرمانی، بچه‌های قالیباف‌خانه،

۱۳۹۲: ۱۲)

«احمد گفت: آقا، سلام - سلام قنبری، حالت چطور است؟» (مرادی کرمانی،

خمره، ۱۳۹۴: ۱۸)

«لیلا چکمه را برد، روبروی پسرک ایستاد و گفت: سلام. پسرک لبخندی زد و

گفت: سلام.» (مرادی کرمانی، تنور، ۱۳۹۵: ۸۸)

۲-۲-۲- احترام به بزرگترها به ویژه پدر و مادر

سالمندان به طور عموم، از احترام برخوردارند. اگر پدر و مادر باشند که این وظیفه، سنگین‌تر است. قرآن کریم از تندی و پرخاش نسبت به پدر و مادر پیر نهی می‌کند و به سخن نیک و لحن شایسته در برابر آنان دعوت می‌کند «وَلَا تَقُلْ لَهُمَا أَفٍ» به پدر و مادر اف نگو. (اسراء: ۲۳) یعنی از کوچک‌ترین سخن و حرکتی که موجب رنجش خاطر آنان شود، دوری کن. احترام به بزرگترها نیز در کتاب‌های دینی ما مورد سفارش بسیار قرار گرفته. حضرت علی (ع) می‌فرماید: «دانشمند را به خاطر علمش و بزرگسال را به خاطر سن او، باید احترام کرد.» (آمدی، ۱۳۶۱: ح ۱۱۰۰۷) رسم اجتماعی که دارای اهمیت زیادی است و جامعه نقض آن را زشت و ناپسند می‌داند، اخلاق اجتماعی نامیده می‌شود؛ مانند احترام گذاشتن به پیران و بزرگ‌ترها که یک رسم اخلاقی است. (وثوقی و نیک-خلق، ۱۳۸۵: ۲۰۰) و هوشنگ مرادی کرمانی در کتاب "شما که غریبه نیستید" از اهمیت دادن به این رسم اخلاقی و علاقه خود نسبت به تمام پیران و بزرگان مخصوصاً پدربزرگ و مادربزرگ خویش تعریف می‌کند:

«من به پیرهای مهربان و باخدا فکر می‌کنم. اولین پیری که خیلی دوستش

دارم، به یاد می‌آورم «قربون شاه»، پیرمردی عجیب با موهای بلند سفید که تا

پشت کمرش می‌رسید ... همه پیرهای آبادی را به یاد می‌آورم و با انگشت‌هام

می‌شمارم. سید عبدالله، حاجی بگ، کل حسن، کل کبری، مش مریم، سکینه

ماما. فکر می‌کردم «آغ بابا» و «ننه بابا»م از همان اول پیر بوده‌اند و پیر به دنیا

آمده‌اند و یک روز غیب می‌شوند و من تنها می‌مانم. گریه ام می‌گرفت.» (مرادی

کرمانی، شماکه غریبه نیستید، ۱۳۸۶: ۳۶-۳۵) پاسداشت حرمت بزرگترها و استاد از جمله ارزش‌های اجتماعی است که نویسنده در داستان "آب انبار" این‌گونه به آن اعتراف می‌کند:

«آنجایی که پدرت گفته باید حرمت بزرگتر و استاد را نگه داشت، روی چشمم - قبول دارم.» (مرادی کرمانی، آب انبار، ۱۳۹۵: ۳۸)

و در گفتگوی طولانی خویش در کتاب "هوشنگ دوم" هم از جایگاه والای پدر بزرگ و مادر بزرگش سخن می‌گوید:

«پدر بزرگم نصراله‌خان از نظر من خیلی بزرگ بود، چون هم خوب حرف می‌زد و خوش سخن بود، هم احترام زیادی داشت و همه در اطرافش جمع می‌شدند. در میان زن‌ها هم مادر بزرگم مهم بود، چون پزشک روستا بود. همه او را می‌شناختند.» (فیضی، ۱۳۸۸: ۱۲۱) مادر بزرگ مجید هم در "قصه‌های مجید" پیرزنی پخته و باتجربه است که از اعتبار و احترامی خاص در میان مردم محل برخوردار است:

«بی‌بی ام، خدایامرز، از نظر احترام و سلیقه و سختگیری در خرید و چک و چانه زدن، تو محل، لنگه نداشت.» (مرادی کرمانی، قصه‌های مجید، ۱۳۹۵: ۲۱۴)

مطمئناً احترام به پدر و مادر و مراقبت از آنان در شرایط سالخوردگی و ناتوانی وظیفه‌ای اخلاقی است که بر عهده فرزند می‌باشد. هوشنگ مرادی کرمانی بعد از تولد، مادر خود را از دست می‌دهد و در کودکی پدرش نیز به نوعی بیماری روحی مبتلا می‌گردد اما با این حال وی به نحو شایسته از عهده نگهداری پدر خویش برآمده است: «بعد از این که ازدواج کردم، پدرم را پیش خودم آوردم و انصافاً همسرم هر کاری از دستش برمی‌آمد، در حق پدرم انجام می‌داد. او مدتی پیش ما بود تا این که یک روز گذاشت رفت. رفتم پیدایش کردم.» (فیضی، ۱۳۸۸: ۲۲۱)

۲-۲-۳- وجود مهر و محبت در بین اعضای خانواده

محبت و عشق ورزی نسبت به اعضای خانواده در رفتار خانوادگی پیامبر صلی الله علیه و آله آشکار بود و آنرا نشانه‌ایمانی دانست و می‌فرمود: «هر چه برایمان بنده‌ای افزوده شود، بر محبت و دوستی او نسبت به خانواده‌اش افزوده می‌شود.» (مجلسی، ج ۱۰۰،

۱۳۸۴: ۲۲۸) محبت پاسخی به نیاز درونی انسان است که در هر دوره از زندگی به آن نیاز دارد. این احتیاج از جانب پدر و مادر، برادر و خواهر، خویشان و بستگان، همسالان و دوستان و همسر و قرزندان تأمین می‌گردد.

یکی از روش‌های محبت و مهرورزی، هدیه دادن به اعضای خانواده است. پیامبر خدا (ص) می‌فرماید: «هر کس وارد بازار شود و هدیه‌ای بخرد و آن را برای خانواده‌اش ببرد، همانند کسی است که برای عده‌ای نیازمند، صدقه می‌برد، و باید آن هدیه را نخست به دختران بدهد سپس به پسران.» (متقی، ۱۳۹۷، ج ۱۶: ۳۷۹)

هوشنگ مرادی کرمانی به نهاد خانواده که بیشترین زمان زندگی کودک و نوجوان در آن سپری می‌شود، اهمیت زیادی داده است و در جای جای آثار خود از وجود لطف و مهربانی و ابراز آن در بین اعضای خانواده و خویشاوند حکایت کرده‌است:

«سال هابود به آن پول دست نزده بود و برای آینده نگه داشته بود. رفت و پولش را گرفت. برای پسرش کامران پیراهن ورزشی خوش رنگی خرید و برای دخترش مهرانوش یک عینک آفتابی قشنگ که خیلی دوست داشت. به خانه که رسید، زن و بچه هایش دویدند جلوش. دیدند بابا چه بساطی راه انداخته. چتر و شیرینی و پیراهن و عینک. پریدند بغل بابا و بنا کردند به ماچ کردن او.» (مرادی کرمانی، نازبالش، ۱۳۹۵: ۱۵)

نویسنده درجایی دیگر با آب و تاب از هدیه فرستادن عروس خانواده برای خود و مادر بزرگش تعریف می‌کند:

«ننه بابا گفت: بین عروسمون چی فرستاده. پارچه‌ای به آغ بابا نشان داد: اینو برای من فرستاده. برای هوشو هم پیراهن و شلوار فرستاده.» (مرادی کرمانی، شماکه غریبه نسیتید، ۱۳۸۶: ۱۷۵)

مجید از کودکی تحت سرپرستی "بی‌بی" بزرگ شده است. این دو شخصیت نمادی از عواطف پاک و بی‌آلایش هستند که با ویژگی‌های خود بر احساس و عاطفه خواننده تأثیر می‌گذارند و حس همدلی او را برمی‌انگیزند.

«به مادر بزرگم می‌گفتم "بی‌بی" دیگران هم می‌گفتند بی‌بی. بی‌بی زن مهربان و ساده‌ای بود و مرا از بچگی بزرگ کرده بود و تا دلتان بخواهد دوستم داشت.» (مرادی کرمانی، قصه‌های مجید، ۱۳۹۵: ۱۶)

مادر زن یک عمر برای دخترش زحمت کشیده و میوه زندگی‌اش را دودستی تقدیم مرد کرده است. مادر بسیار بیشتر از دخترش درباره ازدواج و زندگی‌او فکر می‌کند و نگران آینده و خوشبختی‌اش است و در این راستا حاضر می‌شود هر نوع محبت و فداکاری از خود نشان دهد. مصداق آن‌را از زبان نویسنده در داستان "شما که غریبه نیستید" می‌خوانیم:

«مش‌ربابه زن ساده و مهربانی است. تنها دخترش، امید زندگی‌اش را داده به عموی من. پسر ندارد. دامادش را خیلی دوست دارد. از دخترش دل نمی‌کند. همه جا همراه اوست با همه چیز و همه کس می‌سازد که به دخترش بد نگذرد و خوش‌بخت باشد.» (مرادی کرمانی، شما که غریبه نیستید، ۱۳۸۶: ۲۴۱)

۲-۲-۴- قناعت و ساده‌زیستی

یکی از فضایل اخلاقی که در زندگی فردی و اجتماعی انسان تأثیر بسزایی دارد، ساده‌زیستی و قناعت است. ساده‌زیستی با مفهوم زهد و عدم دلبستگی به مادیات، ارتباط نزدیکی دارد. استاد مطهری می‌گوید: «زهد، حالتی است روحی و زاهد از آن نظر که دلبستگی‌های معنوی و اخروی دارد، به مظاهر مادی زندگی بی‌اعتناست. این بی‌اعتنایی وی توجیهی تنها در فکر و اندیشه و احساس قلبی نیست و در مرحله‌ی ضمیر پایان نمی‌یابد. زاهد در زندگی عملی خویش، سادگی و قناعت را پیشه خود می‌سازد و از تنعم و تجمل و لذت‌گرایی پرهیز می‌نماید. زاهد جهان آنها هستند که به حداقل تمتع و بهره‌گیری از مادیات اکتفا کرده‌اند.» (مطهری، ۱۳۸۷: ۲۱۴)

فضای داستان آبانبار تعلیم و تربیت در مکتب‌خانه و مضمون آن برگرفته از کتاب قابوس‌نامه و عرفانی است. هوشنگ مرادی کرمانی می‌داند که مهم‌ترین ویژگی فرد قانع رضایت خاطر و روحیه بالای اوست. زندگی خود را کریمانه می‌گذراند و نسبت به نداشته‌ها غم و حسرت بخود راه نمی‌دهد. «من آدم قانعی هستم، آن‌چه را که ندارم، آرزویش را هم نداشته‌ام» (مرادی کرمانی، کبوتر توی کوزه، ۱۳۹۳: ۷۸) و شخصیت داستانش نیز به‌خاطر به دست آوردن امکانات بیشتر مادی دست به هرکاری نمی‌زند و دست‌پیش‌دست کسی دراز نمی‌کند:

«سقا تا آن زمان چنین حرمت ندیده بود، که از برکت معلم شهر بود، از برکت شیخ که با قناعت ساخته بود و دست‌پیش‌کس دراز نکرده بود.» (مرادی کرمانی، آبانبار، ۱۳۹۵: ۶۶)

اکثر، بزرگان، ادیبان و شاعران مستقیم یا غیرمستقیم حفظ کرامت انسانی و قناعت را به مردم توصیه می‌کنند و اینکه خود را برای امور دنیوی به حقارت و تن دادن به برخی امور ناپسند آلوده نکنند:

شیخ گفت: «ده بار از آن مشق کنید، آن جا که گفت: خارکن بخشش حاتم را نخواست. شیخ که از مکتب به خانه می‌رفت زیر لب می‌خواند:

«هر که نان از عمل خویش خورد منت از حاتم طایی نبرد»

(همان: ۱۴)

«زبان، در داستان بلند نخل، زبانی نسبتاً رسمی با رنگی عرفانی است و از این نظر با آثاری دیگر، متفاوت است.» (سلاجقه، ۱۳۹۲: ۲۱۵) و بر این اساس اگر نویسنده در این داستان بر لزوم قناعت و ساده‌زیستی تأکید کند، دور از انتظار نیست:

«کل رمضان گفت: حالا وضع آب بهتر شده. ولی مثل همیشه نیست. باید قناعت کرد تا ببینیم امسال زمستان، خدا رحمتش را می‌فرستد یا نه؟» (مرادی کرمانی، نخل، ۱۳۹۳: ۱۰۰)

۲-۲-۵- پرهیز از بخل و خساست

یکی از رذایل بزرگ اخلاقی که فرد و جامعه را به تباهی می‌کشد، بخل و خساست است. کسانی که از بخل و خساست دوری کنند، رستگاری و آرامی خواهند یافت. امام جعفر صادق علیه‌السلام فرمود: «خياركُم سَمَحًا و كُم وَ شِرَارَكُم بُخْلًا و كُم: بهترین شما مردمان بخشنده و نظر بلند و بدترین شما مردمان خسیس و تنگ‌نظران هستند.» (مجلسی، ۱۳۸۴، ج ۷۳: ۳۰۷) مرادی کرمانی در داستان "خمره" نمودی از رذیله اخلاقی خساست را می‌آورد:

« آقا، خواستم بگویم که این عباسعلی را همه اهل آبادی می‌شناسند. خیلی خسیس است... آقا، می‌گویند بابابزرگ عباسعلی، خیلی سال پیش، می‌رفته شهر. بالای آبادی که می‌رسد، دور و برش را نگاه می‌کند و وقتی می‌بیند کسی آن دور و حوالی نیست، باخیال راحت می‌نشیند زیر درخت چناری که غذا بخورد. موقعی که لقمه را می‌برده به طرف دهانش، دستش می‌لرزد و یک دانه برنج از تو لقمه می‌افتد و می‌رود لای سنگ‌هایی که رویشان نشسته بوده.

بابابزرگ سنگ‌هارا جابجا می‌کند تا دانهٔ برنج را پیدا کند. زیر لب می‌گوید: بالاخره پیدات می‌کنم. نمی‌گذارم به چنگ گنجشک‌ها و کفترهای کوهی بیفتی.» (مرادی کرمانی، خمره، ۱۳۹۴: ۵۵) و یا در داستان "شماکه غریبه نیستید" در نکوهش بخل و خست این‌گونه می‌نویسد:

«ننه بابا غر می‌زند و می‌گوید: خجالت نمی‌کشند این جوجهٔ بیمار را می‌دهند دست بچه‌شان که برای معلمت ببر. می‌داند چه کسی جوجه را آورده. اسماعیل که بالای ده می‌نشینند. وضعشان بد نیست ولی می‌گویند ناخن خشک است، جان به عزرائیل نمی‌دهد.» (مرادی کرمانی، شما که غریبه نیستید، ۱۳۸۶: ۱۲)

۲-۲-۶- اعتماد به نفس و بلندهمتی

یکی از مهمترین مواهبی که خداوند متعال به انسان ارزانی داشته اعتماد به نفس می‌باشد. اعتماد به نفس در واقع نیرویی است که شخص را در استفاده بهینه از قابلیت‌ها و توانمندی‌های خویش جهت رسیدن به اهدافی که در نظر دارد یاری می‌کند. انسانی که اعتماد به نفس ندارد نمی‌تواند آن‌طور که باید از استعدادهای خویش بهره‌جوید و در زندگی دچار افسردگی، سرخوردگی و شکست خواهد شد. یکی از عوامل مهم جهت نیل به این مهم شناخت انسان نسبت به ارزش وجودی خویش، استعدادها و توانمندی‌هایش می‌باشد. اگر انسان خود واقعی را پیدا کند، دیگر احساس حقارت نمی‌کند و گوهر وجودی خود را با هیچ چیز، عوض نمی‌کند. امام صادق (ع) فرمود: "من با نفس خود هیچ موجودی را برابر نمی‌کنم، جز پروردگارم. تمام دنیا و غیر خدا را با این گوهر نفیس برابر نمی‌کنم. (مجلسی، ۱۳۸۴، ج ۲۵: ۴۷) مرادی کرمانی در خلال برخی از داستان‌هایش به جنبهٔ تعلیمی و آموزش اعتماد و اتکا به نفس کودکان و نوجوانان نظر داشته است. وی با ترسیم کردن الگوهای اعتماد به نفس و معرفی آن‌ها به نسل جوان سعی در تقویت شخصیت کودکان و نوجوانان دارد. به عنوان نمونه می‌توان به داستان تنور استناد کرد. مریم که یازده سال بیشتر ندارد، با اعتماد به نفس و همتی بلند اقدام به پختن نان می‌کند و داستان را به اوج خود می‌رساند:

«مریم تا کمر خم شد و چانه‌ای را که روی لپو پهن کرده بود، زد همان جا، بغل ترک کوچک و روی باقیماندهٔ نان سوخته. داشت کنارهٔ خمیر ور می‌آمد. مریم با

سر انبر صافش کرد و چسباندش به دیوارهٔ تنور... توی تنور را نگاه کرد. نان پخته شده بود و داشت برشته می‌شد... خم شد و با بال‌های انبر نان پخته شده را از دیوارهٔ تنور گند و آورد بالا... صدای پاهای پدر از توی کوچه آمد. خسته و گرسنه بود. بوی نان تازه تو کوچه پیچیده بود. پدر بو کشید و فکر کرد بوی نان همسایه است. پیش خود گفت: کاش کسی توی خانهٔ ما هم بود و نان می‌پخت.» (مرادی کرمانی، تنور، ۱۳۹۵: ۲۰-۱۹)

مصدیقی دیگر از اعتماد به نفس و بلندهمتی را در داستان نازبالش از زبان نویسنده می‌خوانیم: «مونس دختر مغرور و بلندهمت و شریفی بود. ده کیلو و نیم طلا و جواهر هم که جلوش می‌گذاشتی، اعتنا نمی‌کرد... او کتاب‌هایی که غرور و اعتماد به نفس آدم‌ها را بالا می‌برد، می‌خواند و باور کرده بود. در و دیوار اطاقش پر از شعارهای اعتماد به نفس بود. شعرهای این‌جوری را خیلی دوست داشت:

«گر چه گردآلود فخرم، شرم باد از همتم

گر به آب چشمهٔ خورشید دامن تر کنم.»

(مرادی کرمانی، نازبالش، ۱۳۹۵: ۱۲۰)

۲-۲-۷- بها دادن و احترام به کودکان و نوجوانان

پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) در مورد تکریم و احترام به فرزندان فرمود: «اَکْرِمُوا أَوْلَادَكُمْ وَ أَحْسِنُوا آدَابَكُمْ: به فرزندان خود احترام کنید و با آداب و روشی پسندیده با آن‌ها معاشرت نمایید.» (مجلسی، ج ۲۳، ۱۳۸۴: ۱۱۴)

مرادی کرمانی در آثار خود اصالت و خلاقیت بسیاری برای شخصیت‌های آثارش که بیشتر کودکان و نوجوانان هستند، قائل است و از آن‌ها حمایت می‌کند: در داستان "پیش‌کش" از کتاب "پلوخورش" حاکم و درباریان پس از محاصرهٔ طولانی مدت دروازهٔ شهر توسط دشمن، سخت نا امید شده‌اند. مَهر و دخترکی کم سن و سال راهکارهایی به آن‌ها ارائه می‌کند. در ابتدا حاکم و وزیران سخنان او را جدی نمی‌گیرند و می‌خندند. اما

با اصرار دانشمندی به حرف‌های او عمل می‌کنند و سرانجام در کمال ناباوری دشمنان دست از محاصره شهر دست بر می‌دارند و می‌روند:

«مهر و گفت: دشمن دید ما آن قدر آذوقه و خوراک داریم که گوساله‌های به آن چاقی را نمی‌خوریم، به حیوان‌ها مان گندم می‌دهیم. جشن می‌گیریم و شادی می‌کنیم. آن‌ها که خودشان از گرسنگی و سختی به تنگ آمده بودند، فکر کردند اگر سال‌ها هم بگذرد ما چیزهای خوب و فراوان داریم که بخوریم. دلشادیم و با هم مهربان. پس ناامید شدند، محاصره را شکستند و رفتند. (مرادی کرمانی، پلو خورش، ۱۳۹۵: ۱۱۵)

در داستان "نخل" پیشنهاد "مراد" برای کندن چشمه و مقابله با خشکسالی بسیار کارساز است. او با استفاده از عقل و درایت خود راه حل خوبی برای جبران کم‌آبی به بزرگ‌ترها می‌دهد:

«مراد گفت: چطور است چشمه را بکنیم؟ سنگ‌ها و ریگ‌های جلوی راهش را برداریم. آبش زیاد می‌شود... کل رمضان گفت: از قضای روزگار، گاهی وقت‌ها، بچه‌ها حرف‌هایی می‌زنن که صدتا آدم بزرگ هم عقلشان نمی‌رسد. تو فکر همه چیز بودیم جز "زه کشی". مراد خوشحال شد و گفت: من امروز یک خرده سنگ‌های چشمه باغ مش غلامحسین را تکان دادم، آب آمد.» (مرادی کرمانی، نخل، ۱۳۹۳: ۹۵)

۲-۲-۸- نکوهش نیرنگ و دغل‌کاری

حضرت علی^(ع) در "خطبه شماره ۴۱ نهج‌البلاغه" می‌فرماید: «ای مردم! وفا همراه راستی است، که سپری محکم‌تر و نگهدارنده‌تر از آن سراغ ندارم. آن کس که از بازگشت خود به قیامت آگاه باشد، خیانت و نیرنگ ندارد. اما امروز در محیط و زمانه‌ای زندگی

می‌کنیم که بیشتر مردم حيله و نیرنگ را، زیرکی می‌پندارند و افراد جاهل آنان را اهل تدبیر می‌خوانند. چگونه فکر می‌کنند؟» (دشتی، ۱۳۸۹: ۶۵)

نویسنده در ضمن داستان "ناف بچه" از مجموعه "قصه‌های مجید" به رذیلت اخلاقی نیرنگ و دغل‌کاری در جامعه اشاره‌ای دارد؛ آنجا که گذشته‌آمیز حسن را که حالا فرد ثروتمندی شده، از زبان بی‌بی تعریف می‌کند:

«آمیز حسن اعیان و پول‌دار شهر بود. خانه خوشگل و حسابی داشت... بی‌بی تعریف می‌کرد و می‌گفت: آمیز حسن اوایل آه تو بساطش نبود. دکان کوچولویی داشت که توش خرما و پشم و ریسمن بود. پشم‌ها را می‌گذاشت جای نمناکی، تا خوب نم بکشد. بعد، آن‌ها را وزن می‌کرد و می‌داد به پیرزن‌ها که برایش بریسند. وقتی پشم‌های نخ شده را از پیرزن‌ها تحویل می‌گرفت و می‌کشید، وزنشان کمتر از وقتی بود که پیرزن‌ها برده بودند. این بود که همیشه از پیرزن‌ها طلبکار می‌شد و به جای دادن مزد به آن‌ها، کمبود پشم را پایشان حساب می‌کرد. بیچاره‌ها، تا سال‌های سال نمی‌دانستند قضیه از کجا آب می‌خورد. تا این که پیرزن ناقلا و زرنگی ته و توی کار را در آورد و فهمید که؛ بله، پشم‌های نم کشیده پیش پیرزن‌ها کم کم خشک می‌شوند و وقتی خشک شدند وزنشان کم می‌شود.» (مرادی کرمانی، قصه‌های مجید، ۱۳۹۵: ۲۶۹)

و یا در نمونه زیر نتیجه حيله و نیرنگ را چیزی جز ندامت و پشیمانی نمی‌داند:

«توی فالوده‌فروشی کار می‌کردم. استاد دوست پدر بزرگم بود. شیطان گولم زد، رفتم سر دخل دکان. دو تا اسکناس یک‌تومانی برداشتم. شب استاد حساب کرد، دید دو تومان کم است. انداختم گردن رسول، که آن‌جا کار می‌کرد. رسول هر چه التماس کرد و گریه کرد که پول را من برداشتم، استاد قبول نکرد و بیرونش کرد. رسول بی‌کار شد. آواره شد. هیچ‌کس به‌اش کار نمی‌داد. آبرویش رفته بود. پدرش از خانه انداخته بودش بیرون. دیروز دیدم کنار خیابان نزدیک دکان نشسته است و گریه می‌کند. دلم سوخت... پشیمانم. مثل سگ پشیمانم.» (مرادی کرمانی، مشت بر پوست، ۱۳۹۳: ۲۲)

۲-۳- آموزه‌های اجتماعی

۲-۳-۱- عیادت از بیمار

عیادت از بیمار از دیگر تعلیمات اخلاقی و حقوق واجب مسلمانان نسبت به یگدیگراست که در سنت و سیره پیشوایان دینی و تعالیم اسلامی بر آن تأکید شده است. رسول اکرم (ص) می‌فرماید: «عَائِدُ الْمَرِيضِ يَخْوُضُ فِي الرَّحْمَةِ» عیادت کننده از بیمار، در رحمت خدا غوطه‌ور می‌شود. (پاینده، ح ۱۹۲۷: ۵۶۲) همانطور که می‌دانیم، انسان موجودی اجتماعی است و بسیاری از فعالیت‌ها و مناسبات انسانی به صورت جمعی و گروهی صورت می‌پذیرند. یکی از توصیه‌های دین اسلام که مورد تأکید اکثر پزشکان و جامعه‌شناسان و روان‌شناسان نیز هست، عیادت از بیمار و تنها نگذاشتن فرد به هنگام بیماری است که نشان از انگیزه‌های عاطفی و وابستگی افراد دارد.

مرادی کرمانی در مصداق‌های زیر از انجام آموزه مهم احوال‌پرسی و عیادت از بیماران سخن می‌گوید:

«مادر گفت: پسر خواهرم و عروس تازه‌اش می‌خواهند بیایند خانه ما. آن هم برای اولین بار. شنیده‌اند من مریضم می‌آیند احوال‌پرسی.» (مرادی کرمانی، مهمان مامان، ۱۳۹۴: ۹)

«بیمارستان گرانی بود. ملاقاتی‌های عباس روستایی‌های فقیر حاشیه شهر بودند. هرگز پایشان به این جور بیمارستان‌ها کشیده نشده بود. راننده آقای دکتر رضایی، آمد به ملاقات عباس.» (مرادی کرمانی، پلوخورش، ۱۳۹۵: ۵۶)

شخصیت‌های "قصه‌های مجید" هم این فضیلت اخلاقی و اجتماعی را به خوبی انجام می‌دهند:

«سرشبی من و بی‌بی رفته بودیم منزل "اکبر آقا شوهر"، به احوال‌پرسی زنش. زنش، فاطمه ناخوش بود و ما یه خرده نبات برداشتیم و رفتیم که حالش را بپرسیم.» (مرادی کرمانی، قصه‌های مجید، ۱۳۹۵: ۱۷۵)

عیادت از بیمار آداب و رسومی دارد که اگر این آداب از سوی ملاقات کنندگان، رعایت نگردند، ممکن است در روحیه بیمار و روند بهبودی بیمار تأثیر منفی بگذارد. مثل رفت و

آمد بیش از حد اقوام و وابستگان به خانه بیمار که احتمالاً در دسرهایی را برای خانواده او به همراه خواهد داشت:

«ناخوشی بی بی قوز بالا قوز شد. خدا بیامرز بیست روز، تو رخت خواب، یک کله افتاد و آه و ناله کرد... چند تا از قوم و خویش‌ها هم تو ده خبر شدند که حال بی بی خوش نیست. عیال و اطفال و ایل و تبار را برداشتند و راهی شهر شدند که هم گردشی بکنند و هم حال بی بی را بپرسند.» (مرادی کرمانی، قصه‌های مجید، ۱۳۹۵: ۲۰۲)

ملاقات از بیمار مرهم و تسکینی بر آلام او خواهد بود چه بسا که مریض در شرایط سخت جسمی، روحی، فکری و اقتصادی به سر می‌برد و بنا بر اعتقاد بسیاری از اقوام، دادن هدیه و تحفه، سبب تفقد و دلجویی از مریض است:

«گفتم: یه تکه نبات که ارزشی نداره. عیادت بیمار هم ثواب داره. یه خرده نبات بیچ تو بچه‌ای، ورداریم بریم عیادت بیمار.» (مرادی کرمانی، قصه‌های مجید، ۱۳۹۵: ۵۸۵)

۲-۳-۲- فضیلت مهمان‌نوازی

از نظر روایات اسلامی، مهمان‌نوازی، یکی از برترین مکارم اخلاقی است که در آن، مهمان، نه تنها روزی خود را می‌آورد و از روزی انسان نمی‌کاهد، بلکه بر آن نیز می‌افزاید: «رسول خدا -صلی الله علیه وآله - فرمود: مهمان، روزی خود را می‌آورد و گناهان اهل خانه را می‌برد.» (مجلسی، ۱۳۸۴، ج ۷۵: ۴۶۱)

مهمان دوستی از عهد باستانی ایران جزو ویژگی‌های اخلاقی این سامان بوده است و میزبان حاضراست هرکاری برای خوشحالی مهمان انجام دهد. بر اساس مطالعه کلی آثار نویسندگان و مهمان‌نوازی مردم کرمان و روستاهای آنهم زبازد همگان است. او این موضوع را به خوبی در آثار خود منعکس نموده است: «آقای آمد و همه مان را در حیات مدرسه جمع کرد و به ما خوش آمد گفت و گفت: «شما مهمان ماهستید، مهمان عزیز خداست، امیدوارم این جابه شما خوش بگذرد... ما برای شما

هرکاری می‌کنیم که خوش باشید و غم‌ها و دردهایتان را از یاد ببرید.» (مرادی کرمانی، پلوخورش، ۱۳۹۵: ۱۳۶)

در خانواده ایرانی همه برای پذیرایی و مهمان‌نوازی مشارکت فعال دارند. نمود آن در داستان "مهمان مامان" که بر اساس آن فیلم معروف و پرمخاطبی ساخته شده، به زیبایی قابل رؤیت است:

«بهاره داشت سالاد درست می‌کرد و عروس هم خیار پوست می‌کند. مادرم دم در اتاق ایستاده بود تماشا می‌کرد و لبخند رضایت می‌زد: خانم اخوان گفت: عباس آقا دارد مهمان‌های زنش را سرگرم می‌کند، تاشام آماده بشود. تلویزیونشان سوخته، خودش دارد کار تلویزیون را می‌کند. چه خوب هم می‌زند. عجب مرد خوش اخلاقی! شوهر خدا بی‌امرز من هم خیلی مهماندوست بود.» (مرادی کرمانی، مهمان مامان، ۱۳۹۴: ۵۹)

در "قصه‌های مجید" مرادی کرمانی تمام همت بی‌بی بر آن است که در حد توان میوه خوب و رسیده فصل برای مهمان تهیه کند و این وظیفه را به مجید می‌سپارد:

«قربونت برم، مجید. بپربدو، برو دم بازار، از اون دکونی که هندونه‌های خوب داره، یه هندونه خوب و رسیده بخر، بیار. تو این گرما هندونه از همه چیز بهتره. هیچی خونه نداریم که جلوی مهمونا بیاریم... مبادا بری از سر کوچه هندوانه بخری. هندوانه‌هاش مفت نمی‌ارزن. همه‌شون بوته مرده و خرابند.» (مرادی کرمانی، قصه‌های مجید، ۱۳۹۵: ۴۴۴)

۲-۳-۳- معاشرت نیک با همسایگان

دین مقدس اسلام برای سعادت بشر همه ابعاد و نیازمندی‌های اجتماعی او را مورد توجه قرار داده و در مورد همسایه داری نیز سفارش‌های فراوان دارد: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «حُرْمَةُ الْجَارِ عَلَى الْإِنْسَانِ كَحُرْمَةِ أُمِّهِ: احترام همسایه، مانند احترام مادر بر انسان لازم است.» (نوری، ج ۷۶: ۱۵۴) انسان طبعاً موجودی اجتماعی است و حیات اجتماعی او در گرو ارتباط با دیگران و از آن جمله همیاری با

همسایگان است. مرادی کرمانی در آثار داستانی خویش به این موضوع توجه کرده و با زبانی ساده و روشن همراه با جملاتی کوتاه و دلنشین مخاطب خود را به حُسن رفتار با همسایگان فراخوانده است:

در داستان "چکمه" از کتاب "تنور و داستان‌های دیگر" همسایه هر روز از، لیلا مواظبت می‌کند تا مادرش با خیال آسوده سر کار برود و مریم، دختر همسایه نیز با مهربانی با لیلا بازی می‌کند:

«مادر لیلا، روزها لیلا را می‌گذاشت پیش همسایه و می‌رفت سر کار... یک روز، عموی مریم برایش عروسکی آورد. آن روز، لیلا و مریم با آن خیلی بازی کردند. عروسک همه‌اش پیش لیلا بود.» (مرادی کرمانی، تنور، ۱۳۹۵: ۷۵)

در داستان "مهمان مامان" نمایش زیبایی کمک و همیاری همسایه‌ها نسبت به یکدیگر با وجود اختلاف سلیقه، اساس ماجرا را می‌سازد:

«مادر لبخند زد و گفت: مش مریم، خانم اخوان بیچاره افتاده به زحمت. اگر همت این نبود من که نمی‌توانستم مهمانی‌ام را برگزار کنم. انشالله جبران می‌کنم. خانم اخوان حساب دستت است که چقدر برنج آوردی؟ گوشت‌هایی که صدیقه آورده بود، فهمیدم چقدر است، ولی برنج را نفهمیدم.» (مرادی کرمانی، مهمان مامان، ۱۳۹۴: ۶۶)

و در داستان "نخل" مثالی دیگر از لطف و مهربانی همسایه را نسبت به یکی از شخصیت‌های داستان برای جبران ضعف و کم‌خونی‌اش این‌گونه می‌خوانیم:

«صدای پای صغرا آمد. پیاله‌ای دستش بود. پیاله را گذاشت جلوی شوهر خاله، بغل سفره. تو پیاله شیره انگور بود. گفت: بخور، قوت دارد، خون ازت رفته، ضعف می‌کنی. خاله گفت: چرا زحمت کشیدی، قربان دستت.» (مرادی کرمانی، نخل، ۱۳۹۳: ۸۷)

۲-۳-۴- اهمیت تحصیل و تکریم طالب علم و معلم

هر کس، در هر مقام و رتبه‌ای، روزی در کلاس درس معلم نشسته و زمزمه کلام شیرین او را در گوش‌هایش به یادگار دارد. در این زمینه از کلام روشن و پرفروغ معصوم بهره می‌گیریم. امام کاظم (ع) فرمود: «عَظَّمَ الْعَالِمَ لِعِلْمِهِ وَ دَعَّ مُنَازَعَتَهُ: عالم را به جهت علم

و دانشی که دارد تعظیم و احترام نما و با او منازعه و جدال منما» (مجلسی، ۱۳۸۴، ج ۷۸: ۳۰۹) بزرگداشت و تجلیل از مقام شامخ معلم، کتاب، مکتب و درس یکی از ارزش‌های اخلاقی و اجتماعی است که در آثار مرادی کرمانی جایگاه ویژه‌ای دارد و بسیار به آن سفارش شده است:

«هرگز، مکتب و درس را سبک نگیرید و به خفت نکشانید ... باید جور استاد کشید، زانوی تمنا بر زمین زد، خاک راه خورد و دود چراغ، تا دانش را در سینه و سر بنشانی.» (مرادی کرمانی، آب انبار، ۱۳۹۵: ۱۶)

«به من تعظیم نمی‌کنید، به علم، به کتاب، به آنان که کتاب‌ها نوشتند در سختی و با شوق، تعظیم می‌کنید، هر که باشد. یاد می‌گیرید به هر کس که به شما چیزی می‌آموزد حرمت بگذارید و قدر بدانید.» (همان: ۱۷)

مرادی کرمانی به تحصیل و آموزش حتی برای کودکان کار نیز توجه داشته است. در اکثر آثار او کودکان علاوه بر انجام کارهای سخت به تحصیل نیز می‌پردازند. «موشو» یکی از شخصیت‌های داستانی وی است که برای امرار معاش خود و مادرش از کودکی در خیابان تنبک می‌زند، در آسیا هم مشغول به کار است، در عین حال درس هم می‌خواند:

«من ... من جعفر رضانژاد، کارگر آسیا هستم. ضمناً تنبک هم می‌نوازم و شب‌ها هم درس می‌خوانم... استاد مشهدیاکبر آسیابان که در حق من پدری کردند. مرد مهربان و با گذشتی هستند، خدا خیرشان بدهد. اجازه دادند که من همراه کار کردن به درس و تمرین ساز هم برسم.» (مرادی کرمانی، مشت بر پوست، ۱۳۹۳: ۹۹)

اهمیت علم‌آموزی و دانش‌اندوزی بر کسی پوشیده نیست. در راستای اهمیت علم و دانش، یکی از کارهای پرفضیلت احترام و بزرگداشت مقام معلم است زیرا آموزگاران در سعادت و رستگاری انسان‌ها نقش بسزائی دارند. «امام سجاد^(ع) در رساله^(۴) حقوق خود به ابوحمزه ثمالی می‌فرماید: حق پیشوای علمی و معلم تو بر تو این است که او را بزرگ داری و مجلس او را محترم شماری و در محضر او، خوب به سخنانش گوش فرا دهی و روی دلت را به جانب او کنی و او را یاری نمایی تا آنچه را نیاز داری به تو بیاموزد.» (مولوی‌نیا، ۱۳۷۹: ۵۹) اما تکریم طالبان علم و دانش هم جایگاه خاص خود را دارد و نباید به دست فراموشی سپرده شود. نویسنده در داستان "آب انبار" به خوبی این موضوع را یادآور می‌شود:

«همان طور که عالم و معلم و کتاب احترام دارند، طالب علم بیشتر؛ شما طالب علم‌اید و اهل کتاب. من در برابر شما تعظیم می‌کنم، سلام بر طالبان علم.» (مرادی کرمانی، آبانبار، ۱۳۹۵: ۹۸)

۲-۳-۵- لزوم همراهی آموزش با مهربانی و عطوفت

نویسنده در داستان تسبیح از کتاب "قصه‌های مجید" که بر مبنای خاطرات نوجوانی خویش نوشته، با نگاهی ظریف و دقیق، از شیوه بد آموزش جامعه‌ای که در آن زندگی می‌کند، انتقاد می‌نماید، روشی که تنبیه بدنی و تحقیر کلامی را در تعلیم و تربیت کودکان و نوجوانان امری لازم می‌داند:

«آقا دانه‌های افتاده تسبیح را با دقت شمرد و به تعداد آن‌ها با خط کش کف دست‌ها را با تمام قوت نوازش کرد و به گوشم خواند که دو روز دیگر، باز جدول ضرب را می‌پرسد و تسبیح می‌اندازد، اگر بلد نباشم، همین آس و همین کاسه.» (مرادی کرمانی، قصه‌های مجید، ۱۳۹۵: ۱۹۲)

هوشنگ مرادی کرمانی در داستان "لبخند انار" نیز به این شیوه بد آموزشی اشارتی دارد:

«جوری شده بود که هر که بیشتر کتک می‌خورد، محبوب‌تر و به اصطلاح قهرمان‌تر از دیگران بود. حتی دبستانی‌ها هم دیگر از کتک نمی‌ترسیدند و بچه‌هایی که کتک می‌خوردند احساس افتخار و قدرت بیشتری می‌کردند.» (مرادی کرمانی، لبخند انار، ۱۳۹۵: ۳۲)

۲-۳-۶- نقش سختی‌ها در شکوفایی انسان

انسان بهترین آفریده خداوند است که قابلیت عروج به مراتب عالی را دارد. اما وصول به این مقامات، تنها با هدایت الهی و تربیت دینی و اخلاقی محقق می‌شود. بلاها و سختی‌ها نیز انسان را به سوی کمال رهنمون می‌سازد. در این زمینه روایت شده است. «البلاءُ لِلْوَالِدِ: بلاها و سختی‌ها برای بندگان خاص خداست.» (کلینی، ۱۳۷۷، ج ۳، باب سختی ابتلاء مؤمن) هوشنگ مرادی کرمانی از کودکی زندگی سختی داشته است و

داستان‌های او گوشه‌ای از رنج‌ها و دردهای زندگی‌اش را نشان می‌دهند. شاید به همین دلیل است که اعتقاد دارد انسان در رفاه می‌پوسد و در سختی می‌شکوفد:

«می‌دانستم که او پنج فرزند قد و نیم قد دارد و دلش می‌خواهد عاقبت به خیر شوند. عقیده داشت که: انسان در رفاه و آسایش می‌پوسد و در سختی می‌شکفد و به جایی می‌رسد.» (مرادی کرمانی، ته‌خیار، ۱۳۹۵: ۱۳۲)

همان‌گونه که فولاد را برای استحکام بیشتر در کوره می‌گدازند تا آب دیده گردد، انسان را در کوره حوادث سخت، پرورش می‌دهند و این مضمون را از زبان نویسنده در نمونه‌های زیر می‌شنویم:

«انسان می‌تواند از آن بیاموزد، دانه اکنون به سختی می‌زید. همان‌گونه که گندم در سختی و غربت رشد می‌کند، سبز و شاداب قد می‌کشد و ده‌ها دانه به بار می‌آورد، انسان هم در سختی می‌شکفد و در رفاه تنبل می‌شود و می‌پوسد.» (مرادی کرمانی، آب‌انبار، ۱۳۹۵: ۱۰۳)

«آدم تا سختی نکشد، به جایی نمی‌رسد.» (مرادی کرمانی، نخل، ۱۳۹۳: ۱۱۴)

نویسنده اعتقاد دارد سختی‌ها و مشکلات انسان را شایسته‌اللقاب و درجات بالاتر می‌کند:

«آن سختی‌هایی که تو و برادرت کشیدید، آن تلاش و همتی که تو کردی، هر لقبی که به‌ات بدهند، کم است.» (مرادی کرمانی، مهمان‌مامان، ۱۳۹۴: ۸۹)

انسان‌ناباید از تحمل سختی و مشقت و بر دوش کشیدن آن شانه خالی کند:

«بله، تو زندگی سستی و سختی هست. حالا شما عروس خانم، انشالله که سختی و بدبختی نبینی، اما اگر هم بود، نباید شانه خالی کنی.» (همان: ۶۹)

۲-۳-۷- لزوم داشتن نگرش نو و متفاوت

انسان می‌تواند با نگاه تازه و زاویه دید متفاوت به تفکری خلاق و ذهنی پویا دست یابد. آندره ژید می‌گوید: «ای کاش عظمت در نگاه تو باشد، نه در چیزی که به آن می‌نگری.» (ژید، ۱۳۸۰: ۲۱) مرادی کرمانی در داستان "مثل ماه شب چهارده" از معلم

جوانی سخن می‌گوید که نگاهی نو و متفاوت دارد و شاگردانش را نیز به عمیق نگاه کردن در پدیده‌ها فرا می‌خواند:

«هر کدام از شماها باید نگاه خاص خودتان را به سوژه داشته باشید و سبک و راه و روش خودتان را. باید نگاهتان را تربیت کنید که زشتی‌ها و ناهمواری‌ها را خوب ببینید.» (مرادی کرمانی، مثل ماه شب چهارده، ۱۳۹۵: ۸)

«یکی از بچه‌های کلاس کاریکاتور گفت: ببینم معلم نقاشی به شما "نگاه کردن" یاد نداده است؟ نگاه تازه!... اصل کار "نگاه تازه" است.» (همان: ۳۱-۳۰)

وی در داستان "ناظم" از مجموعه قصه‌های مجید، نقادانه جامعه‌ای را توصیف می‌کند که هیچ ارزشی برای ایده‌های نو و اندیشه‌های تازه قائل نیست و دل در گرو افکار و اندیشه‌های کهن دارد. بنا بر این مجید به سبب انشایی که بر اساس ذهن خلاقش نوشته، مورد تنبیه قرار می‌گیرد و در پاسخ به ناظم که می‌پرسد: چرا چنین مزخرفاتی نوشته‌ای؟ می‌گوید:

«راستش می‌خواستم چیزی بنویسم که نو باشه. به فکر هیچ کس نرسیده باشه. می‌دونستم همه از معلم یا دکتر و سرباز و اینجور آدم‌ها می‌نویسن، نخواستم انشام مثل آن‌ها باشه.» (مرادی کرمانی، قصه‌های مجید، ۱۳۹۵: ۴۲۰)

شاید هم به علت همین نگرارش نو و متفاوت است که سرانجام، مجید قصه‌های نویسنده که نمادی از شخصیت خود اوست و عاشق کتاب خواندن و انشا و داستان‌نویسی است، تبدیل به هوشنگ مرادی کرمانی، نویسنده بزرگ و نام‌آشنای کودک و نوجوان می‌گردد.

۲-۳-۸ - قدردانی از خویشان و دوستان در زمان حیات

بعد از مردن افراد این حسرت برای ما به جا می‌ماند که چرا در زمان حیات به درستی قدر آنها را ندانسته‌ایم. حال اگر نسبت به این‌که مرگ هر لحظه ما را تهدید می‌کند، واقع‌بین باشیم، فرصت قدردانی از یکدیگر را از دست نخواهیم داد.

بیا تا قدر یکدیگر بدانیم که تا ناگه یکدیگر نمایم
کریمان جان فدای دوست کردند سگی بگذار ما هم مردمانیم

چو بعد از مرگ خواهی آشتی کرد
همه عمر از غمت در امتحانیم
کنون پندار مردم، آشتی کن
که در تسلیم ما چون مردگانیم
(مولوی، ۱۳۷۶، غزل: ۱۵۳۵)

۲-۳-۹ پرهیز از بدگمانی

بدگمانی، نوعی رذیله اخلاقی است که از بدبینی و افکار منفی سرچشمه می‌گیرد و پی‌آمدهای ویرانگری برجای می‌گذارد، بنابراین قرآن کریم و روایت‌های اهل بیت علیهم السلام صریحاً مسلمانان را از بدگمانی برحذر داشته‌اند، چنانکه خداوند در قرآن کریم می‌فرماید: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اجْتَنِبُوا كَثِيرًا مِّنَّا لَقَنَّا إِنَّ بَعْضَ الظَّنِّ إِثْمٌ: ای اهل ایمان، از بسیاری از گمان‌ها دوری کنید که برخی گمان‌ها معصیت است.» (حجرات: ۱۲)

امام علی علیه السلام فرمود: «سوءظن و بدبینی نسبت به یکدیگر را دور افکنید؛ زیرا خدای عزوجل از این امر نهی فرموده است.» (شیخ صدوق، ۱۳۸۲: ۶۲۴)

در داستان "صدتومانی" از مجموعه "قصه‌های مجید" بی‌بی یک اسکناس ده تومانی توسط مجید برای تسویه حسابشان به "مش اسدالله" کاسب محل می‌دهد، اما به خیال آن که اسکناس، صدتومانی بوده است، از او می‌خواهد که بقیه پول را پس بدهد: «بی‌بی گفت: خودم با چشم‌های خودم دیدم. صدتومانی بود، نو بود... قرمز بود. شاید پسرت... مش اسدالله، که کاردش می‌زدی خورش در نمی‌آمد، گفت: پسرم هرگز از این کارها نمی‌کند.» (مرادی کرمانی، قصه‌های مجید، ۱۳۹۵: ۲۰۹)

در پایان داستان و پس از مکاتبه با دایی که پول را برای آن‌ها فرستاده، مجید و بی‌بی متوجه می‌شوند که اسکناس ده تومانی بوده است و بی‌بی برای این بدگمانی طلب بخشش می‌کند:

«کاغذ را که می‌خواندم، بی‌بی لب‌هاش را گاز می‌گرفت و قایم می‌زد پشت دستش... و می‌گفت: چه بد شد. حالا چه جوری از مش اسدالله بخواهیم که ما رو حلال کنه؟ منو بگو، مثل روز برام روشن بود که صدتومانی بود وگرنه پيله نمی‌کردم، خدا از سر تقصیرم بگذره.» (همان: ۲۱۴)

در داستان "خمره" هم بدگمانی را در میان برخی از روستاییان به ویژه افراد بی‌سواد می‌بینیم. واقعیت ماجرا این است که "قنبری" از این که پدر او برای درست کردن خمره به مدرسه نیامده، غمگین و ناراحت است و بنابراین به دنبال پدر خود به باغ رفته است تا او را به مدرسه بیاورد، ولی مادر قنبری پس از این که متوجه عدم حضور فرزند خود در مدرسه می‌شود، از روی بدگمانی ریشه دار خود فکر می‌کند پسرش را از مدرسه بیرون کرده‌اند و چندبار در داستان آن را تکرار می‌کند:

«مادر قنبری زیر لب گفت: چند بار به این مرد گفتم برو مدرسه. نرفت، تا بچه را از مدرسه بیرون کردند.» (مرادی کرمانی، خمره، ۲۹: ۱۳۹۴)

«مادر قنبری از در باغ آمد تو و گفت: چندبار گفتم، یک سر به مدرسه بزن. نرفتی خمره‌شان را درست کنی، احمد را از مدرسه بیرون کردند.» (همان: ۳۲)

و در نتیجه آقای صمدی، مدیر مدرسه ناگزیر به واکنش در برابر بدبینی و رفتار روستاییان می‌شود و تصمیم به ترک روستا می‌گیرد.

نتیجه

- از مباحثی که در ضمن این مقاله به آن پرداخته شد، می‌توان به نتایج زیر اشاره کرد:
- ۱- ادبیات تعلیمی که از دیرباز تا کنون طیف وسیعی از ادبیات فارسی را تشکیل داده است، سعادت انسان را در پیشرفت منش اخلاقی و دینی او می‌داند.
 - ۲- هدف در تعلیم آموزه‌های دینی، اخلاقی و اجتماعی، پرورش انسان جهت نیل به کمال و فضیلت است.
 - ۳- درون‌مایه بسیاری از قصه‌ها و داستان‌ها در ادبیات ایران و جهان هر یک به نوعی با آموزش‌های تربیتی و اخلاقی پیوند خورده است.
 - ۴- عینی ساختن موضوعات تربیتی، اخلاقی و دینی از ابزار یادگیری مؤثر به‌شمار می‌رود و داستان و قصه و تمثیل به خوبی می‌تواند این نقش را به عهده بگیرد.
 - ۵- هوشنگ مرادی کرمانی یکی از داستان‌نویسان برجسته ایران، در زمینه ادبیات کودک و نوجوان است که درس‌های اخلاقی و آموزه‌های دینی و اجتماعی را در ظرف آثارش ریخته و پیش روی مخاطبانش نهاده است.

منابع

- قرآن کریم، (۱۳۸۸). ترجمه حسین انصاریان. چ اول. قم: آیین دانش.
- نهج البلاغه، (۱۳۸۹)، ترجمه محمد دشتی، چ اول، تهران، انتشارات مبین اندیشه.
- آمدی، عبدالواحد بن محمد. (۱۳۶۱). **غرر الحکم و درر الکلم**. چ سوم. تهران: دانشگاه. پاینده، ابو القاسم. (۱۳۸۲). **نهج الفصاحه**. چ چهارم. تهران: دنیای دانش.
- ژید، آندره پل گیوم. (۱۳۸۰). **مائده‌های زمینی**. ترجمه پرویز داریوش - جلال آل احمد. تهران: اساطیر.
- سلاجقه، پروین. (۱۳۹۲). **صدای خط خوردن مشق**. چ سوم. تهران: معین.
- شمیسا، سیروس. (۱۳۷۶). **انواع ادبی**. چ پنجم. تهران: فردوسی.
- شیخ صدوق (ابن بابویه)، محمد بن علی. (۱۳۸۲). **الخصال**. چ اول. قم: نسیم کوثر.
- طباطبایی، محمدحسین. (۱۳۶۳). **تفسیر المیزان**. ترجمه محمدباقر موسوی. چ اول. قم: انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه فیضی، کریم. (۱۳۸۸). **هوشنگ دوم**. چ اول. تهران: اطلاعات.
- کریمی نیا، محمد علی. (۱۳۸۲). **الگوهای تربیت اجتماعی**. چ سوم. قم: پیام مهدی (عج).
- کلینی، محمد بن یعقوب. (۱۳۷۷). **اصول کافی**. ترجمه جواد مصطفوی چ دوم. تهران: ولی عصر.
- متقی، علی بن حسام‌الدین. (۱۳۹۷ق). **کنز العمال**. تصحیح صفوه‌السقا. چ اول. بیروت: مکتبه التراث الاسلامی.
- مجلسی، محمد باقر. (۱۳۸۴). **بحار الانوار**. چ پنجم. تهران: کتابچی.
- محمدی ری شهری، محمد. (۱۳۹۱). **تحکیم خانواده**. چ ششم. قم: دارالحدیث.
- محمدی ری شهری، محمد، (۱۳۷۷). **میزان الحکمه**، ترجمه حمیدرضا شیخی، چ اول، قم: دارالحدیث.
- مرادی کرمانی، هوشنگ. (۱۳۹۵). **آب انبار**. چ ششم. تهران: معین.
- (۱۳۹۲). **بچه‌های قالیباف خانه**. چ یازدهم. تهران: معین.
- (۱۳۹۵) **پلوخورش**، چ یازدهم، تهران، انتشارات معین.
- (۱۳۹۵) **تنور**، چ شانزدهم، تهران، انتشارات معین.

- (۱۳۹۵) ته خیار، چ هشتم، تهران، انتشارات معین.
- (۱۳۹۴). خمره. چ دهم. تهران: معین.
- (۱۳۸۶). شماکه غریبه نیستید. چ هفتم. تهران: معین .
- (۱۳۹۵). قصه های مجید. چ بیست و نهم. تهران: معین .
- (۱۳۹۳). کبوتر توی کوزه. چ هشتم. تهران: نی.
- (۱۳۹۵) لبخند انار، چ چهاردهم، تهران، انتشارات معین .
- (۱۳۹۵). مثل ماه شب چهارده. چ دهم. تهران: معین .
- (۱۳۹۳). مشت بر پوست. چ هفتم. تهران: معین .
- (۱۳۹۴). مهمان مامان. چ سیزدهم. تهران: نی.
- (۱۳۹۵). نازبالش. چ هفتم. تهران: معین .
- (۱۳۹۳) نخل، چ یازدهم، تهران، انتشارات معین .
- مشرف، مریم. (۱۳۸۹). جستارهایی در ادبیات تعلیمی ایران. چ اول. تهران: سخن.
- مطهری، مرتضی. (۱۳۸۷). سیری در نهج البلاغه. چ چهارم. تهران: صدرا.
- مولوی، جلال‌الدین محمد. (۱۳۷۶). دیوان شمس، به قلم بدیع الزمان فروزانفر. چ چهاردهم: امیر کبیر
- مولوی‌نیا، محمدجواد. (۱۳۷۹). حقوق و روابط اجتماعی. چ اول. قم: خرم
- نوری، میرزا حسین، (۱۴۰۸ ه.ق) مستدرک الوسائل، بیروت، مؤسسه آل البيت لاحیاء التراث.
- و ثوقی، منصور و نیک خلق، علی اکبر، (۱۳۸۵) مبانی جامعه شناسی، چ پانزدهم، تهران، انتشارات بهینه .